

Misunderstanding the meaning of 'Kurd' in Shahnameh*

Saeid Ebadijamil

Ph.D. student at Shiraz University

Dr. Hossein Bayat¹

Assistant professor at Kharazmi University

Abstract

In Ferdowsi's narration of the myth of Zahhak, Armiyel and Garmiyel go to his kitchen and save one man from death each day by combining a piece of young man's brain with a sheep's brain. The young people saved from death go to the mountains and meadows with the sheep that the chefs give them. Ferdowsi concludes that Kurds have originated from these young people. Some scholars such as Akbar Nahvi, Mustafa Jeyhouni and Timur Malmir have considered the word Kurd in Shahnameh not in the sense of Kurdish people but in the sense of shepherd, tent dweller, simpleton, and illiterate. In this study, after a review of pre and post-Islam texts and the intratextual and extratextual contexts, the authors have found that four problems including hasty evaluation, incomplete investigation, incorrect generalization and disregard for the semantic context of Shahnameh verses have led to the incorrect understanding of the word 'Kurd'. This is because, in pre-Islamic texts as well as the history books of the Islamic period, the word 'Kurd' is recurrently used in the sense of ethnicity and race. Due to the pastoral life of Kurds, however, some texts have used the word in the sense of shepherd. This specific usage cannot be generalized to the Shahnameh.

Keywords: Shahnameh, Ferdowsi, Kurd, Ethnicity and race, Pastor, Criticism on papers.

* Date of receiving: 2019\7\16

Date of final accepting: 2019\12\2

1 - email of responsible writer: hosein.bayat@gmail.com

فصلنامه علمی کاوش‌نامه
سال بیست و یکم، پاییز ۱۳۹۹، شماره ۴۶
صفحات ۲۰۹-۱۹۱

درک نادرست معنای «کرد» در شاهنامه* (مقاله پژوهشی)

سعید عبادی جمیل

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

دکتر حسین بیات^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی

چکیده

در روایت فردوسی از اسطوره ضحاک، ارمایل و گرمایل پس از راه‌یابی به خورش‌خانه‌ی او، هر روز با آمیختن مغز جوانی با مغز گوسفند، یک تن را از مرگ می‌رهانند. جوانان از مرگ رسته، با بز و گوسفندانی که خورش‌گران در اختیار آنان می‌گذارند، راه کوه و صحرا در پیش می‌گیرند. در اینجا، فردوسی یادآور می‌شود که نژاد کرد از این جوانان شکل گرفته است (کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد). برخی پژوهندگان شاهنامه، از جمله اکبر نحوی، مصطفی جیحونی و تیمور مالمیر، کرد را در مصراع یادشده، نه به معنای قوم و نژاد کرد، بلکه در معنای چوپان، چادرنشین، ساده، امی و اندک‌فهم تلقی کرده‌اند. در این جستار، نگارندگان پس از واکاوی متون پیش و پس از اسلام و قراین درون‌متنی و برون‌متنی، به این دریافت رسیده‌اند که چهار خطای ارزیابی شتاب‌زده، استقصای ناقص، تعمیم ناروا و بی‌توجهی به بافت معنایی ابیات شاهنامه منجر به تحلیل نادرست واژه‌ی «کرد» شده است. توضیح، این که متون پیش از اسلام و تواریخ دوره اسلامی همه حاکی از آنند که کاربرد واژه‌ی «کرد» در معنای قوم و نژاد، امری متکرر بوده و گرچه بعدها به واسطه‌ی شبان‌پیشگی کردها، این واژه در برخی از متون در معنای شبان نیز به کار رفته است؛ این امر قابل تعمیم به شاهنامه و مصراع مورد نظر نیست.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، فردوسی، کرد، قوم و نژاد، شبان، نقد مقاله.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۱/۰۸

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۴/۲۵

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: hosein.bayat@gmail.com

۱- مقدمه

همواره، یکی از تفاوت‌های عمده شاهکارهای ادبی با سایر آثار ادبی، چندلایگی و عمق محتوایی آنهاست که منجر به بروز چهره‌هایی متفاوت از ساحات یک شاهکار ادبی می‌شود. این چندلایگی ویژگی‌ای است که از متن، چهره‌ای آسان‌یاب به نمایش می‌گذارد؛ در حالی که بواقع، چنین نیست. شاید در آثار شاخص زبان و ادبیات فارسی، هیچ متنی به اندازه شاهنامه از چنین ویژگی‌ای برخوردار نباشد. درون‌مایه‌های اساطیری، قدمت متن و عمق فرهنگی شاهنامه، از جمله عواملی هستند که از این اثر سترگ استاد توس مجموعه‌ای پیچیده و دیرپا پدید آورده‌اند. در عین حال، شاهنامه همواره، متنی آسان‌یاب به شمار آمده و گواه این مسأله نفوذ جادویی آن در توده‌های مردم ایران است.

می‌توان گفت که شاهنامه از چشم‌اندازی، سهل‌ترین و دشوارترین متن ادب پارسی است و چنانکه به درستی گفته‌اند: «شاهنامه یکی از پیچیده‌ترین و رازآمیزترین متنها در پهنه ادب پارسی است، بدان‌سان که شاید گزافه نباشد اگر بر آن باشیم که ناشناخته‌ترین متن ادبی پارسی نیز همان است... و از آنجا که در این سروده‌ها مغز و پوسته، نهاد و کالبد از هم جدایند، اگر به شناخت پوسته و کالبد بسنده کنیم و به مغز و نهاد راه نبریم، هرگز شعر را به درستی نشناخته‌ایم و پیام راستین آن را دریافته‌ایم» (کزازی، ۱۳۷۰: ۵۳-۵۶).

آمیختگی واژگان تاریخی کهن با درون‌مایه‌های اساطیری یکی از جنبه‌های آسان‌نمایی و دشواریابی شاهنامه است. به عبارت دیگر، مخاطب در شاهنامه با واژگان آشنایی رو به رو می‌شود که اگرچه در برخورد نخستین، معنایی روشن دارند، اما دریافت معنای درست آنها در گرو اطلاع از پیشینه تاریخی و اساطیری یا سیر تحول آن واژه است.

از سوی دیگر، گاهی همین مسأله منجر به وارونه‌خوانی شاهنامه می‌شود. یعنی کثرت تلون زبان در شاهنامه پژوهندگان را در باره برخی از واژگان روشن و آشکار نیز به تردید و تکاپو می‌افکند و اگرچه این وسواس علمی و جست‌وجو در تمام زوایای شاهنامه، بالذات، امری است فرخنده، اما نباید منجر به بروز لغزش‌ها و دگرگونه‌خوانی‌هایی ناموجه شود.

۱ - ۱- سابقه تحقیق

واژه «کرد» در شاهنامه از مواردی است که به همین سبب، محققان و شارحان شاهنامه در توضیح آن، آرای متفاوتی ارائه کرده‌اند. برای مثال کزازی در «نامه باستان» (۱۳۹۲: ۳۵۳/۱) و آیدانلو در کتاب «شاهنامه و ادب عامیانه کردی» (۱۳۷۹: ۸)، لفظ کرد در شاهنامه را به همان معنی رایج قوم و نژاد گرفته‌اند. همچنین، از اشاره خالقی مطلق در «یادداشت‌های شاهنامه» (۱۳۹۳: ۵۴/۳) به معنای ثانوی کرد در متون کلاسیک فارسی، پیداست که او نیز کرد را در شاهنامه به معنی قوم و نژاد می‌داند. در این میان، مصطفی جیحونی در مقاله «بررسی بیت‌هایی از شاهنامه فردوسی» (۱۳۷۹: ۵۷) و مالمیر در مقاله «کرد در شاهنامه» (۱۳۸۷: ۱۶۱-۱۷۴)، کرد را نه به معنای قوم و نژاد، بلکه به معنی چوپان، رمه‌دار و چادرنشین دانسته‌اند. همچنین، اکبر نحوی در تقریرات شاهنامه به صورت شفاهی، کرد را به معنی چوپان و صحرا نشین دانسته است. با توجه به اختلاف آرا در این باب، مقاله حاضر می‌کوشد تا با بررسی قراین برون‌متنی و درون‌متنی، بار دیگر معنای لغت کرد را در شاهنامه بررسی کند.

۲- بحث و بررسی

وقتی ارمایل و گرمایل به خورش‌خانه ضحاک راه می‌یابند، موفق می‌شوند که با آمیختن مغز یکی از دو قربانی با مغز گوسفند، هر روز جوانِ دیگر را از مرگ رهایی بخشند.

این جوانان از مرگ رهایی یافته، دور از شهر، در کوه گرد هم می‌آیند و خورشگر بز و گوسفندی چند در اختیار آنان می‌گذارد و سپس فردوسی یادآور می‌شود که نژاد کرد از این جوانان شکل گرفته است:

یکی را بجان داد زنه‌ار و گفت نگر تا بداری سر اندر نهفت
نگر تا نباشی به آباد شهر ترا از جهان کوه و دشتتست بهر
بجای سرش زان سری بی‌بها خورش ساختند از پی ازدها
ازین گونه هر ماهیان سی‌جوان ازیشان همی یافتندی روان
چو گرد آمدی مرد ازیشان دویست بران سان که نشناختندی که کیست
خورشگر بدیشان بزى چند و میش سپردی و صحرا نهادیش پیش
کنون کورد از آن تخمه داد نژاد کز آباد ناید به دل برش یاد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۵۷)

توضیح بیت آخر این قطعه برخی از شارحان کرد را به معنای چوپان گرفته‌اند. ظاهراً مصطفی جیحونی برای نخستین بار، در بخش سوم از مقاله «بررسی بیت‌هایی از شاهنامه فردوسی» این نظر را مطرح کرده است. (جیحونی، ۱۳۷۹: ۵۷) پس از جیحونی، تیمور مالمیر، بدون اشاره به مقاله مذکور، در مقاله‌ای، با عنوان «کرد در شاهنامه»، این نظر را به تفصیل مطرح کرده است (مالمیر، ۱۳۸۷: ۱۶۱-۱۷۴) که در ادامه به نقد آن خواهیم پرداخت.

در مقاله «کرد در شاهنامه»، مخاطب با سه بخش مجزا روبرو است: نخست بخشی که به بررسی سوابق کاربرد معنایی واژه کرد در متون کهن فارسی و عربی می‌پردازد. دوم تحلیل معنی کرد به افاده کم‌دان و امی (به تعبیر نویسنده: اندک فهم و ناتوان از فهم) و سوم بررسی واژه کرد در شاهنامه. ایراد اساسی پژوهش از بخش اول مقاله آغاز می‌شود. بدیهی است که در بررسی سوابق یک لغت باید از کهن‌ترین منابع موجود استفاده شود، مگر آنکه نقش یک واژه در طول یک دوره تاریخی مشخص مورد نظر

پژوهنده باشد که در این مقاله چنین نبوده است. ضرورت مضاعف استفاده از منابع پیشاسلامی در بررسی کاربرد معنایی لغت کرد در شاهنامه از آنجاست که بخش عمده این کتاب شامل گزارش‌های اساطیری و یا تاریخی کهن است.

مثلاً، عدم مراجعه نویسنده محترم به کارنامه اردشیر بابکان که باید از منابع مستقیم یا با واسطه شاهنامه در روایت احوال اردشیر بابکان باشد منجر به اشتباه ایشان در تحلیل داستان گردان و اردشیر شده است. همچنین، جستجوی ناکافی در متن اساس پژوهش مانع از بررسی جامع و دقیق موضوع مورد بحث شده است و طبیعی است که در پایان، نتیجه صحیحی از پژوهش به دست نیاید.

۲-۱ کرد در منابع تاریخی و ادبی

واژه کرد در متون گذشته در معانی مختلفی استعمال شده است. قوم/نژاد/زبان، چوپان/رمه‌دار، چادرنشین و بدوی معانی هستند که در لغت‌نامه‌ها ذیل واژه کرد آورده شده‌اند. دهخدا وجه تسمیه چوپان به کرد را به مناسبت شبانی کردن این طایفه دانسته و نیز ذیل معنی چادرنشین گفته است: «توسعاً، به مناسبت چادرنشینی این طایفه به طور مطلق بر چادرنشینان اطلاق می‌شود» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل کرد)، اما اولین معنی ضبط شده برای کرد را همان قوم و نژاد آورده است.

در باب تاریخ قوم کرد و وجه تسمیه این قوم، گفته‌اند که نژاد کرد (طوایف کورتی) یکی از تیره‌های آریاییان مهاجر است که پس از ورود به منطقه زاگرس و استقرار در مکانی به نام «کردو» و غلبه بر ساکنان بومی آن منطقه، به نام همان محل نامیده شده است. (رشیدیاسمی، بی تا: ۹۴) این سخن با توجه به استنادات تاریخی ذکر شده کاملاً معقول و پذیرفتنی است. بنابراین، اطلاق لفظ کرد به قومی خاص مسبوق به سابقه‌ای بسیار طولانی است و چنانکه امروز در تداول عامه مردم ایران کرد به معنی قوم است، در روزگاران گذشته نیز معنای مشهور کرد همان قوم و نژاد بوده است. استفاده متون

گذشته از لفظ کرد در معنای قوم و نژاد، مبین همین مسأله است و سوای شواهدی که در توضیح معنای لغت کرد در شاهنامه بدان‌ها اشاره خواهد شد، متون کهن بسیاری واژه کرد را در معنی نژاد به کار برده‌اند.

این منابع که آثار دوران پیشاسلامی و عهد اسلامی را در بر می‌گیرند بصراحت، معنای نژاد را از لغت کرد افاده کرده‌اند و قرینه‌ای برای معانی چون اندک فهم و چوپان در آن‌ها وجود ندارد. مثلاً، در متن تاریخی کهنی چون *آناباسیس*، می‌توان افاده معنای نژاد از لفظ کرد را دید.

گزنفون در گزارش بازگشت از ایران می‌نویسد: «راه کوهستانی شمالی به کردستان می‌رفته است و می‌گفته‌اند کردها در کوهستان سکونت دارند و مردمی جنگاورند و از پادشاه تبعیتی ندارند» (گزنفون، بی‌تا: ۱۶۸). نقطه جغرافیایی سکونت کردها که در گزارش گزنفون در جنوب ارمنستان، ساحل رو دجله و غرب حکومت ماد قرار دارد جای هیچ‌گونه تردیدی در این باره نمی‌گذارد. گزنفون در ادامه، چند بار دیگر از قوم کرد سخن به میان می‌آورد و از فحوای سخنش می‌توان فهمید کردها در آن زمان اقوامی خودمختار و جنگجو بوده‌اند که در جنگ، از شیوه‌های پارتیزانی استفاده می‌کرده‌اند. در این باره، دیوید مک دوال (David McDowall) معتقد است «قبایلی که لشکر ده هزار نفری گزنفون را تا کناره‌های دریای سیاه تعقیب کرده‌اند (حدود ۴۰۰ قبل از میلاد) کار دو نامیده می‌شده‌اند و ممکن است نیاکان اکراد فعلی باشند» (رضایی، ۱۳۷۹: ۲). نیکیتین (Nikitin) نیز در این باره نوشته است: کردخوی‌هایی که گزنفون بدان‌ها اشاره کرده همان اجداد مسلم کردهای امروزی بوده‌اند (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۳۲-۳۴).

علاوه بر تواریخ کهن پیشاسلامی و تحقیقات تاریخی جدید، در متون دوران اسلامی نیز لغت کرد در معنی قوم و نژاد به کار رفته است و نویسندۀ محترم با ارائه شواهدی در معنی شبان و چادرنشین از چند متن عربی و فارسی و چشم‌پوشی از منابع شناخته

شده‌ای چون اخبار الطوال، غرر اخبار، زین الاخبار گردیزی و تاریخ بیهقی، به نوعی مصادره به مطلوب کرده است.

در تاریخ گردیزی، واژه کُرد در چند موضع (گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۴۷-۷۰) آشکارا در معنی قوم و نژاد به کار رفته است: «پس ایشان را بفرستاد و لشکر بسیار از هند و کرد و عرب و ترک و از هر دستی با ایشان بفرستاد.» (همان: ۲۸۷) در تاریخ بیهقی هم کرد به معنی قوم و نژاد است: «و چهار هزار سوار با وی نامزد کردند؛ دوهزار هندو و هزار ترک و هزار کرد و عرب و پانصد پیاده از هر دستی.» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۶۵۴/۲). همچنین ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال در بارهٔ به کوه گریختگان از جور ضحاک می‌نویسد: «انهم اصلُ الأکراد» (دینوری، ۱۳۳۰: ۶) و از روایت ثعالبی نیز همین معنا استنباط می‌شود (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۳).

در منابع نسبتاً متأخری چون تاریخ بناکتی (قرن هشتم) نیز کراراً از لشکریان کرد در کنار اقوام دیگر نام رفته است: «هولاکوخان خزاین و اموال بغداد را بر دست ناصرالدین، پسر علماءالدین صاحب ری، به آذربایجان فرستاد و از آن قلاع ملاحده و روم و گرج و ارمن و لر و کرد...» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۱۹ و نیز ۴۲۳، ۴۷۶) ظاهراً، بنا بر همان سنت کهن استفاده از قوم کرد در امور نظامی تا عهد قاجار در ایران مرسوم بوده است. چنانکه در شعر قآنی آمده است:

صف بسته اندر گاه بار در بارگاه شهریار گردان کردان از یسار میران اتراک از یمین
(قآنی، ۱۳۸۰: ۷۲۷)

گذشته از دو منبع نسبتاً جدید فوق، در نمونه‌های کهنی از شعر فارسی همچون اشعار ابوالحسن لوکری و رودکی سمرقندی این واژه تنها می‌تواند به معنی قوم و نژاد باشد.

ابوالحسن لوکری:

نگار من آن کردگوهر پسر
که زین است و حسن از قدم تا به سر...
به ره کرد عزم آن بت خوش‌خرام
گره کرد بند سر آن خوش‌پسر...
بتابید سخت و بیچید سست
به گرد کمرگاه دستار سر
(مدبری، ۱۳۷۰: ۲۰۶)

رودکی:

در سفر افتند به هم ای عزیز
مروزی و رازی و رومی و کرد
(رودکی، ۱۳۷۴: ۴۴)

قرینه دیگری که نشان می‌دهد واژه کرد به معنی قوم و نژاد به کار می‌رفته است، حدیثی است که در مورد معامله و معاشرت با کردها روایت شده است. در من لا یحضره الفقیه حدیثی از امام صادق (ع) نقل است که: «يَا أَبَا الرَّبِيعِ لَا تُخَالِطُوهُمْ فَإِنَّ الْأُكْرَادَ حَيٌّ مِنْ أَحْيَاءِ الْجِنِّ كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْغِطَاءَ فَلَا تُخَالِطُوهُمْ». (شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۱۶۴/۳) تا جایی که نگارندگان جست و جو کرده‌اند در توضیح و تفسیر این حدیث مرسل^(۲) هیچ یک از علما در معنای واژه کرد تردید نکرده و همواره معنای نژاد و قوم را در نظر داشته‌اند (نک: مجلسی اول، ۱۴۰۶: ۴۴۰/۶ و مجلسی ثانی، ۱۴۰۴: ۱۴۵/۱۹).

با توجه به این مقدمات، باید گفت لفظ کرد نمی‌تواند در متون کهن تنها به معنی چوپان و رمه‌دار باشد و معنای نخستین آن در متون کهن همان معنای رایج قوم و نژاد است. از این رو، این سخن نویسنده که «با تأمل در کاربرد واژه کرد در متون کهن روشن می‌شود که این لفظ در معنی پیشه به کار رفته است نه قوم یا زبان» (مالمیر، ۱۳۸۷: ۱۶۳) پذیرفتنی نیست و حاصل تعمیم ناروای ایشان در باب معنای چوپان است. گذشته از ضبط معنی صریح و مستند قوم و نژاد در منابع گوناگون، یک قاعده کلی در تحول زبان وجود دارد که اهالی زبان، بنابر یکی از علایق مجازی، از یک اسم خاص اراده مفاهیمی نو اما مرتبط با آن اسم خاص می‌کنند. این فرایند که «توسیع» نامیده

می‌شود عبارت است از «وسعت دادن به معنی اصلی و نخستین یک لفظ، چنانکه اجزا بیشتر یا قسمت بزرگتری از معنی را در برگیرد» (ناتل خانلری، ۱۳۹۲: ۱۰۳)؛ مثلاً خوردن سوگند (= گوگرد) در دین زردشتی از آیین‌ها و نشانه‌های اثبات حَقانیت بوده است؛ اما در دوره‌های بعد این اسم خاص به یک مفهوم بدل شده است. امروز سوگند خوردن نه به معنی بلعیدن گوگرد، بلکه به معنی قسم یاد کردن است. همچنین در این دگرگونی فعل همراه نیز دچار تغییر شده است؛ به شکلی که فعل خوردن که در کاربرد کهن به معنی بلعیدن بوده است، در کاربرد متأخر معنی ادا کردن را افاده می‌کند.

بر این اساس باید گفت اگرچه کرد در معنی چوپان موارد استعمال فراوانی دارد، اما نباید در هر موضعی آن را به چوپان معنی کرد. چنانکه واژه ترک در این بیت از سعدی در دو معنی به کار رفته است:

دیار هند و اقالیم تُرک بسپارند چو چشم تُرک تو بیند و زلف هندو را
(سعدی، ۱۳۶۷: ۳۲)

و آشکار است که ترک در معنی زیبا در مصراع دوم، مجازاً، از ترک در مصراع اول مأخوذ است و بر همین قیاس معنی چوپان از کرد.

۲-۲ کرد در داستان ضحاک

در واقع، بیتی که بیشترین اختلاف رای در مورد معنای کرد در شاهنامه را برانگیخته است همان بیتی است که در داستان ضحاک ماردوش از زبان فردوسی، در باب منشأ کردها آمده است. مسأله این است که آزاد شدگان از جور ضحاک را باید چوپان معنی کرد یا گروهی از اقوام ایرانی؟ در روایت فردوسی، آمده است:

چو گرد آمدی مرد ازیشان دویست بران سان که نشناختندی که کیست
خورشگر بدیشان بُزی چند و میش سپردی و صحرا نهادیش پیش

کنون کورد از آن تخمه دارد نژاد کز آباد ناید به دل برش یاد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۵۷)

اگرچه در غیر واقعی بودن این انتساب شکی نیست و مخاطب با اسطوره مواجه است، اما بی‌تردید، معنای واژه کرد در این بیت همان قوم و نژاد است. سخن فردوسی آنقدر آشکار هست که نیازی به توضیح نداشته باشد؛ او از واژه نژاد استفاده می‌کند و این واژه چه معنای دیگری می‌تواند داشته باشد؟

این توجیه که داستان ضحاک «به پیدایش‌ها اشاره دارد و نوعی توجیه پیدایش است و ادامه تقسیم کار دوره جمشید است» (مالمیر، ۱۳۸۷: ۱۷۱) پذیرفتنی نیست. در دوران ضحاک ما با کدام پیدایش و تکوین مواجهیم و اصولاً، اسطوره دیو مرگ و خشک‌سالی و نابودی چگونه می‌تواند محمل روایت پیدایش‌هایی باشد که در دوران سراسر نور و زیبایی جمشید وجود دارد؟

البته بدیهی است که به نمایش گذاشتن پیش‌نمونه‌ها و روایت پیدایش امور از کارکردهای اسطوره است اما در اسطوره ضحاک، اثری از این موضوع اساطیری نمی‌بینیم؛ زیرا گفتمان غالب بر این اسطوره اساساً از منطقی دیگر پیروی می‌کند. اسطوره ضحاک در ساختار اساطیر ایرانی بیشتر بازتابی از مراحل پس از آفرینش است؛ زمانی که آفرینش به پایان رسیده و نبرد نیک و بد آغاز گشته است. داستان اسطوره‌ای ضحاک روایت دوران آمیزش خیر و شر و ظلمت و روشنایی است.

تواریخ نزدیک به عصر فردوسی نیز به معنای قوم و نژاد در این روایت تصریح دارند. ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال، می‌گوید «فَكَانُوا يَسِيرُونَ إِلَى الْجِبَالِ فَيَكُونُونَ فِيهَا وَلَا يَقْرَبُونَ الْقُرَىٰ وَالْأَمْصَارَ، فَيُقَالُ لَهُمْ أَصْلُ الْأَكْرَادِ» (دینوری، ۱۳۳۰: ۶). از روایت ثعالبی نیز نمی‌توان معنای چوپان و رمه‌دار را استنباط کرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۳).

مؤلف مجمل‌التواریخ نیز که در حدود یک قرن پس از پایان سرایش شاهنامه اثر خود را تألیف کرده است در ذکر داستان ضحاک و ارمایل و گرمایل، از واژه نژاد استفاده

می‌کند: «بعد هفتصد سال ارمایل و کرمایل به خدمت آمدند و از آن دو مرد که هر روز بکشتندی یکی را خلاص دادند و سوی صحرا فرستادند از میان مردمان. و کردان از نژاد ایشان‌اند» (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۴۰).

قرینه دیگری که هرگونه برداشتی غیر از قوم و نژاد از لفظ کرد در این روایت را مردود می‌کند نقل مورخان کرد است. برای نمونه شرف‌خان بدلیسی، مورخ نامدار کرد، در ذکر روایت فوق، می‌نویسد: «شخصی که بر سر مقتولان موکل بوده به غایت مرد کریم طبع رحیم و سلیم‌القلب بوده...، هر روز یک شخصی را به قتل آورده مغز سر گوسفند داخل سر او می‌نمود و شخص دیگر را پنهانی آزاد می‌کرد... آهسته آهسته جمعی کثیر از مردم هر دیار به زبان مختلف در یک محل و مکان مجتمع و ازدواج نموده، اولاد و اتباع و احفاد ایشان زیاد گشته، آن گروه را کرد لقب کردند.» (بدلیسی، بی تا: ۲۰)

موضوع مهم دیگری که افاده معنی قوم و نژاد از واژه کرد را تقویت و تثبیت می‌کند، آئین «چیژنه کوردی» است که هنوز هم در مناطقی از کردستان و کرمانشاه برگزار می‌شود. عبیدالله ایوبیان در این باره می‌نویسد: «مرحوم استاد نیکیتین و استاد مینورسکی (Minorsky) نیز به این جشن اشاره کرده‌اند و بعضی‌ها معتقدند که این جشن به یادگار و میمنت نجات ایرانیان از ظلم ضحاک است و در بعضی کتب این جشن را از قول موریر Morier که در ۳۱ اوت سال ۱۸۱۲ میلادی از دماوند (نزدیک تهران) گذشته و آن را دیده «عید الکردی» می‌خوانند» (ایوبیان، ۱۳۴۳: ۲۰۴). حداقل این نکته تردیدی در نادرستی دریافت معنی شبان و رمه‌بان از واژه کرد، در بیت مورد بحث شاهنامه به جای نمی‌گذارد؛ چراکه این آئین رایج در میان اقوام کرد، بازتابی از روایت اسطوره‌ای فردوسی را نشان می‌دهد.

۳-۲ کرد در کارنامه اردشیر بابکان و شاهنامه فردوسی

سپاهی از اصطخر بی‌مر ببرد بشد ساخته تا کند رزم کُرد
بنیکی، ز یزدان همی جست مُزد که ریزد بر آن بوم و بر خون دزد
چو شاه‌اردشیر اندر آمد به تنگ پذیره شدش کُرد بی‌مر به جنگ
یکی کار بد خوار، دُشخوار گشت ابا کُرد کشور همه یار گشت
یکی لشکری کُرد بد پارسی فزون‌تر ز گُردان او یک به سی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۶۶/۶)

نویسنده کرد را در داستان اردشیر نیز — با همه وضوحی که در معنی نژاد دارد — به معنی چوپان گرفته است و در تحلیل عجیبی، می‌نویسد: «اگر به متن شاهنامه دقت کنیم متوجه می‌شویم نبرد اردشیر با کردان نوعی نبرد بر سر مرتع است و دو گروه چوپان وجود دارد: نخست کردان که سایر مردم نیز با آنان علیه اردشیر همراه شده‌اند. در مقابل آنان عده‌ای دیگر که سرشبان دارند، به اردشیر کمک می‌کنند تا نجات یابد.» (مالمیر، ۱۳۸۷: ۱۷۱)

گذشته از معنی کرد در این داستان، حیرت‌انگیز است که نویسنده نبرد را بر سر مرتع دانسته است؛ در صورتی که فردوسی به صراحت تمام می‌گوید:

بنیکی ز یزدان همی جست مُزد که ریزد بر آن بوم و بر خون دزد
آشکار است که اردشیر جهت ایجاد امنیت در آن منطقه و سرکوب دزدان به جنگ با کردان می‌رود؛ چنانکه پس از سرکوب کردن چنان امنیتی برقرار می‌شود که اگر پیرمردی که در دفاع از خود ناتوان است دینار انبوهی را در ظرفی ناپوشیده چون تشت بر سر می‌گرفت و از دشت می‌گذشت «به دینار او کس نکردی نگاه» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۶۹/۶).

سخن گزنفون در باب ترس ارامنه از حمله کردها نیز تا حدی ناظر به همین ناامنی مناطق غرب ایران است و این رفتار نه تنها مایه مذمت این قوم نیست، بلکه در دوران

باستان، رفتاری معمول در میان اقوام نسبتاً خودمختار خارج از دایره حکومت‌های مرکزی بوده است و نمونه‌های فراوانی از آن در نقاط مختلف جهان وجود داشته است. علاوه بر شاهنامه و کارنامه اردشیر بابکان، در دیگر متون فارسی نیز این نکته را می‌بینیم. در کشف‌المحجوب هجویری آمده است:

«و از شیخ بومسلم فارسی - رَحْمَةُ اللَّهِ - شنیدم که گفت: وقتی من با جماعتی قصد حجاز کردم و اندر نواحی حُلوان، کُردان راه ما بگرفتند و خرقه‌هایی که داشتیم از ما جدا کردند. ما نیز با ایشان نیاویختیم و فراغ دل ایشان جستیم. یکی بود اندر میان ما، اضطراب کرد. کردی شمشیر بکشید و قصد کشتن او کرد. ما جمله مر آن کرد را شفاعت کردیم. گفت: «روا نباشد که این کذاب را بگذاریم. لامحاله او را بخواهیم کشتن.» ما علت کشتن از وی پرسیدیم. گفت: «از آن چه وی صوفی نیست و اندر صحبت اولیا می‌خیانت کند این چنین کس نابوده به.» گفتیم: «از برای چرا؟» گفت: «از آن چه کمترین درجه تصوف جود است و او را اندر این خرقه پاره چندین بند است. او چگونه صوفی باشد و چندین خصومت با یاران خود می‌کند؟ ما چندین سال است تا کار شما می‌کنیم و راه شما می‌رویم و علایق از شما می‌قطع کنیم» (هجویری، ۱۳۸۳: ۴۶۵).

در این روایت از کشف‌المحجوب، منطقه‌ای که کردان در آن کمین کرده‌اند، نواحی حلوان است که در جغرافیای امروز محدوده کرمانشاه را در برمی‌گیرد و این خود قرینه دیگری است برای تقویت معنای نژاد. از سوی دیگر، این که گروهی از چوپانان راه را بر کاروان ببندند هم قدری عجیب است و نمی‌توان کرد را به چوپان معنی کرد. به هر روی، برای نگارندگان روشن نیست که چرا نویسنده محترم سخن از مرتع به میان آورده است؛ در حالی که از ابتدای داستان انوشیروان تا انتهای آن هیچ بیتی وجود ندارد که حتی به صورت تلویحی سخن از مرتع گفته باشد. همچنین در نسخه مصحح مورد استفاده نویسنده مقاله نیز چنین ابیاتی وجود ندارد (فردوسی، ۱۳۸۱: ۹۲۶-۹۲۸).

گذشته از متن شاهنامه، مراجعه به کارنامه اردشیر بابکان نیز نشان می‌دهد که واژه شبان همان معنای حقیقی خود را دارد و مراد از کرد در این جا قوم کرد است. در کارنامه اردشیر بابکان آمده است: «پس از آن بس سپاه گند و زابل به هم کرد و به کارزار کردان شاه مادی فررفت [= اقدام کرد]. بس کارزار و خونریزی بود و سپاه اردشیر ستوهی پذیرفت. اردشیر از سپاه خویش ویاوان [= گم‌گشته، سرگشته] ببود. اندر شب، به بیابانی آمد کش هیچ آب و خورش اندر نبود و خود با سواران و ستوران همگی به گرسنگی و تشنگی آمد. و از دور آتش شبانان دید و اردشیر به آنجا شد» (فروه‌وشی، ۱۳۸۲: ۵۱).

این متن بصراحت، می‌گوید که اردشیر بابکان به جنگ نژاد کرد رفته است و نویسنده کارنامه از سرور آنان با نام کردان‌شاه (= شاه کردان) یاد کرده است. همچنین، اردشیر پس از شکست از کردها به بیابان بی‌آب و علفی می‌رود و شب را نزد چوپانان می‌گذراند. متن پهلوی کتاب نیز در این جا از لفظ کرد برای افاده چوپان استفاده نکرده است؛ بلکه آوانگاری Sapanan را به کار برده است و این مسأله به روشنی بیانگر این است که کرد در معنی چوپان، برگرفته از شغل شبانی اقوام کرد بوده است؛ همچنان که اردشیر نیز در منطقه تحت سلطه کردان شب را نزد چند شبان می‌گذراند.

در ادامه جنگ، «اردشیر چهار هزار مرد آراست و بر ایشان تازیده شیبخون کرد و از کردان هزار مرد زد. دیگران خسته دستگیر کرد و از کردان‌شاه با پسران، برادران، فرزندان بس هیرو خواسته به پارس گسی کرد» (همان: ۵۳-۵۵). بنابراین، جای هیچ شکی باقی نیست که حداقل استعمال کرد در داستان انوشیروان از جانب فردوسی صراحتاً، به معنی قوم و نژاد است.

۲-۴ کرد در داستان شاپور ذوالاکتاف

در روایت شاپور ذوالاکتاف بیتی وجود دارد که بی هیچ تردیدی، واژه کرد در آن به معنی قوم/نژاد/زبان به کار رفته است. نویسنده محترم در مقاله خود تنها به استعمال کرد در قصه ضحاک و اردشیر اشاره کرده و بیت مورد بحث را ندیده است: «واژه کرد در دو جای شاهنامه به کار رفته است؛ یکی در دوره ضحاک و دیگری در دوره اردشیر بابکان» (مالمیر، ۱۳۸۷: ۱۶۱). اما هنگامی که طایر غسانی با تدارک سپاهی از اقوام مختلف به تیسفون می‌تازد و آن شهر را به تاراج می‌برد، بخشی از سپاهیان او را کردها تشکیل می‌دهند:

ز غسانیان طایر شیردل که دادی فلک را به شمشیر دل
سپاهی ز رومی و از قادسی ز بحرین و از پاریسی
بیامد به پیرامن تیسفون سپاهش ز انداز دانش فزون
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۹۳/۶)

بدون نیاز به هیچ توضیحی، این بیت از قوم کرد سخن می‌گوید، چراکه دلیلی ندارد که فردوسی در کنار اقوام رومی، اهالی قادیسیه، بحرین و قوم پارسی سخنی از چوپانان به میان آورد.

در تاریخ بیهقی نیز آمده است: «و چهار هزار سوار با وی نامزد کردند؛ دوهزار هندو و هزار ترک و هزار کرد و عرب و پانصد پیاده از هر دستی» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۶۵۴/۲).

۳- نتیجه‌گیری

با توجه به متون کهنی چون کارنامه اردشیر بابکان و یادداشت‌های تاریخی چون *آناباسیس* گزنفون و نیز با توجه به بافت معانی ابیات شاهنامه، به روشنی پیداست که لفظ کرد در شاهنامه فردوسی به همان معنای رایج خود، یعنی قوم و نژاد می‌باشد و

نویسنده مقاله «کرد در شاهنامه» به سبب استنتاج معکوس، در داوری خود، به خطا رفته است. برگزاری آیین «جیژنه کوردی» در مناطق کردنشین ایران و استعمال این لغت به معنای نژاد، در منابع قدیم و جدید فارسی قراین فوق را تقویت و تثبیت می‌نماید. بنابراین، بر مبنای متن اصلی چون شاهنامه و یا متون تاریخی پیش و پس از اسلام درمی‌یابیم که واژه کرد به معنی چوپان، به سبب دامداری کردها، توسعاً در معنی چوپان به کار رفته است.

یادداشت‌ها

۱. تیمور مال میر (۱۳۸۷)، «کرد در شاهنامه»، مطالعات ایرانی، سال هفتم، شماره چهاردهم، ۱۶۱-۱۷۴.
۲. حذف اعم راویان یا شماری از آن‌ها را در علم درایه ارسال گفته‌اند و بنا بر رأی گروهی از فقها، حدیث مرسل تنها در صورتی که مؤید به کتاب یا سنت متواتر، یا مطابق عموم آن دو و یا دلیل عقلی باشد قابل استناد است. نقل این حدیث صرفاً جهت تأکید بر معنای لغت کرد در قاموس فقها است.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آیدنلو، سجاد (۱۳۷۹)، شاهنامه و ادب عامیانه کردی، ارومیه، انتشارات صلاح الدین ایوبی.
۲. بدلیسی، شرفخان (بی‌تا)، شرف‌نامه، مصر، بی‌نا.
۳. بناکتی، داوود (۱۳۴۸)، تاریخ بناکتی، تصحیح جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی.
۴. بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۸۸)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ سیزدهم، تهران، مهتاب.

۵. ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸)، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، بی‌جا، نقره.
۶. خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۳)، *یادداشت‌های شاهنامه*، چاپ سوم، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۷. دینوری، ابوحنیفه (۱۳۳۰ق)، *اخبار الطوال*، مصر، السعاده.
۸. رشید یاسمی، غلامرضا (بی‌تا)، *کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او*، تهران، مجمع ناشر کتاب.
۹. رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۷۴)، *دیوان رودکی*، شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه، تهران، توس.
۱۰. سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۶۷)، *دیوان غزلیات*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ دوم، بی‌جا، انتشارات سعدی.
۱۱. شیخ صدوق (۱۴۱۳)، *من لا یحضره الفقیه*، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۱۳. _____ (۱۳۸۱)، *شاهنامه*، بر اساس نسخه مسکو، تهران، علم.
۱۴. قانعی، حبیب (۱۳۸۰)، *دیوان حکیم قانعی*، تصحیح امیر صانعی، تهران، نگاه.
۱۵. کارنامه اردشیر بابکان، (۱۳۸۲)، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۲)، *نامه باستان*، تهران، سمت.
۱۷. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۸۴)، *زین الاخبار*، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۸. گزنفون، (بی‌تا)، *لشکرکشی کوروش*، ترجمه وحید مازندرانی، بی‌جا، بی‌نا.

۱۹. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۰. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴)، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تحقیق و تصحیح سیدهاشم رسولی، تهران، دارالکتب الإسلامیة.
۲۱. مجلسی، محمد تقی (۱۴۰۶)، *روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، تصحیح و تحقیق سید حسین موسوی کرمانی و همکاران، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشان‌پور.
۲۲. مجمل‌التواریخ و القصص (۱۳۱۸)، *تصحیح ملک‌الشعرا بهار*، تهران، کلاله خاور.
۲۳. مدبری، محمود (۱۳۷۰)، *شاعران بی‌دیوان*، تهران، نشر پانوس.
۲۴. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۹۱)، *تاریخ زبان فارسی*، چاپ نهم، تهران، نشر نو.
۲۵. نیکیتین، واسیلی (۱۳۶۶)، *کرد و کردستان*، ترجمه محمد قاضی، تهران، نیلوفر.
۲۶. هجویری، ابوالحسن (۱۳۹۰)، *کشف‌المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، چاپ هفتم، تهران، سروش.

ب) مقالات

۱. ایوبیان، عبیدالله (۱۳۴۳)، «تقویم کردی»، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز*، دوره ۱۶، شماره ۷۰، ص ۱۷۹-۲۰۸.
۲. جیحونی، مصطفی (۱۳۷۹)، «بررسی بیت‌هایی از شاهنامه فردوسی» (بخش سوم)، *فصل‌نامه فرهنگ اصفهان*، شماره ۱۷ و ۱۸، ص ۵۶-۶۷.
۳. رضایی، احمد (۱۳۷۹)، «ایرانیان کرد: نگاهی به تاریخ سیاسی، فرهنگ و هویت کردها»، *فصل‌نامه مطالعات ملی*، سال ۲، شماره ۵، ص ۲۸۱.
۴. *مالمیر، تیمور* (۱۳۸۷)، «کرد در شاهنامه»، *مطالعات ایرانی*، سال ۷، شماره ۱۴، ص ۱۶۱-۱۷۴.

ج) منابع شفاهی

۱. نحوی، اکبر (۱۳۹۶)، تقریرات درس شاهنامه، دانشگاه شیراز.

